

---

تاریخ فلسفه

---



---

# تاریخ فلسفه

---

آنتونی کلیفورد گریلینگ

ترجمه‌ی دکتر خسرو جهان‌داری

انتشارات مازیار

سرشناسه	: گریلینگ، ا. سی. Grayling, A. C.
عنوان و نام پدیدآور	: تاریخ فلسفه / آنتونی کلیفورد گریلینگ؛ ترجمه خسرو جهاننداری.
مشخصات نشر	: تهران: مازیار، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۶۳۲ ص.:
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۶۱-۲۷-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The history of philosophy, c2019
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: تاریخ -- فلسفه
موضوع	: History -- Philosophy
شناسه افزوده	: جهاننداری، خسرو، مترجم
رده‌بندی کنگره	: B۹۷۲
رده‌بندی دیویی	: ۱۰۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۸۶۶۷۲۵

www.mazyarpub.ir  
mazyarpub@yahoo.com

زمین‌لغات مازیار

ثبت علامت تجاری: ۳۵۳۴۴۴

مقابل دانشگاه تهران، ساختمان ۱۲۹۶ (ظروفچی) طبقه اول، واحد ۴، تلفن ۶۶۴۶۲۴۲۱

## تاریخ فلسفه

آنتونی کلیفورد گریلینگ

ترجمه‌ی دکتر خسرو جهاننداری

صفحه‌آرایی مروا ک.

چاپ اول ۱۴۰۲

شمارگان ۱۲۰۰

چاپ و صحافی طیف‌نگار

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۶۱-۲۷-۷

## فهرست مطالب

۹	یادداشت مترجم
۱۱	دیباچه
۱۳	مقدمه
بخش اول: فلسفه باستان	
۲۳	فلسفه پیش از افلاطون
۲۹	فلاسفه پیشاسقراطی
۳۱	تالس
۳۴	اناکسیمندر
۳۶	اناکسیمنس
۳۷	فیثاغورس
۴۴	زنوفانس
۴۸	هراکلیتوس
۵۱	پارمنیدس
۵۵	زنون الیایی
۵۹	امپدوکلس
۶۳	اناکساگوراس
۶۷	لئوکیپوس و دموکریتوس
۷۰	سوفسطائیان
۷۷	سقراط
۸۴	افلاطون
۹۸	ارسطو
۱۱۵	فلسفه یونان و روم پس از ارسطو
۱۱۶	کلیبی‌گری
۱۲۰	مکتب اپیکوری
۱۲۴	رواقی‌گری
۱۳۱	شکاکی‌گری
۱۳۹	نو افلاطونی‌گری
بخش دوم: فلسفه قرون وسطی و رنسانس	
۱۵۲	فلسفه در قرون وسطی
۱۵۲	آگوستین (۴۳۰-۳۵۴ م.)

۱۵۶	بوئتیوس (۴۷۷-۵۲۴)
۱۶۰	آنسلم (۱۰۳۳-۱۱۰۹)
۱۶۳	ابلارد (۱۰۷۹-۱۱۴۲)
۱۶۵	آکوئیناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴)
۱۷۲	راجر بیکن (۱۲۱۴-۱۲۹۲)
۱۷۶	دانس اسکوتس (۱۲۶۶-۱۳۰۸)
۱۷۸	ویلیام اکام (۱۲۸۵-۱۳۴۷)
۱۸۲	<b>فلسفه در رنسانس</b>
۱۸۴	افلاطونی‌گری رنسانس
۱۸۹	انسان‌گرایی رنسانس
۱۹۸	اندیشه سیاسی رنسانس

#### بخش سوم: فلسفه جدید

۲۰۹	<b>ظهور اندیشه جدید</b>
۲۱۰	فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶)
۲۱۴	دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰)
۲۲۰	هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)
۲۲۳	باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷)
۲۳۰	لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)
۲۳۸	بارکلی (۱۶۸۵-۱۷۵۳)
۲۴۴	لایبنیتس (۱۶۴۶-۱۷۱۶)
۲۵۱	هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶)
۲۶۱	روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸)
۲۶۶	کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)
۲۷۸	روشنگری قرن هجدهم
۲۸۸	<b>فلسفه در قرن نوزدهم</b>
۲۸۹	بنتام (۱۷۴۸-۱۸۳۲)
۲۹۵	هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱)
۳۰۵	شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰)
۳۱۰	اثبات‌گرایی
۳۱۱	میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳)
۳۱۵	مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳)
۳۲۲	نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰)
۳۲۹	انگارگرایی

عمل‌گرایی

۳۳۷

بخش چهارم: فلسفه در قرن بیستم

فلسفه تحلیلی

۳۴۵

راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰)

۳۵۰

فرگه (۱۸۴۸-۱۹۲۵)

۳۶۲

مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸)

۳۷۰

ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱): فلسفه متقدم

۳۷۵

اثبات‌گرایی منطقی

۳۸۲

کارنپ (۱۸۹۱-۱۹۷۰)

۳۹۰

کواین (۱۹۰۸-۲۰۰۰)

۳۹۲

پوپر (۱۹۰۲-۱۹۹۴)

۳۹۹

ویتگنشتاین: فلسفه متأخر

۴۰۴

فلسفه زبان عادی

۴۰۸

فلسفه زبان

۴۱۹

فلسفه ذهن

۴۳۵

اخلاق

۴۴۵

فلسفه سیاسی

۴۵۸

فلسفه فمینیستی

۴۶۷

فلسفه قاره‌ای

۴۷۱

هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸)

۴۷۲

هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶)

۴۷۶

مرلوپونتی (۱۹۰۸-۱۹۶۱)

۴۸۲

سارتر (۱۹۰۵-۱۹۸۰)

۴۸۶

گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲)

۴۹۳

ریکور (۱۹۱۳-۲۰۰۵)

۴۹۷

دلوز (۱۹۲۵-۱۹۹۵)

۵۰۰

دریدا (۱۹۳۰-۲۰۰۴)

۵۰۳

اندیشه قاره‌ای: ناگزیدگان

۵۰۶

بخش پنجم: فلسفه هندی، چینی، عربی-فارسی و آفریقایی

فلسفه هندی

۵۱۹

فلسفه چینی

۵۳۳

فلسفه عربی - فارسی

۵۵۳

فلسفه آفریقایی

۵۷۱

۵۷۹

۵۸۱

۵۸۹

۵۹۲

۶۱۹

سخن پایانی

ضمیمه: کلیات منطق

مغالطات منطق غیر صوری

واژه‌نامه انگلیسی به فارسی

نمایه



---

## یادداشت مترجم

---

نویسنده کتاب حاضر، آنتونی کلیفورد گرلینگ (۱۹۴۹-)، استاد انگلیسی فلسفه و صاحب بیش از بیست جلد کتاب در زمینه فلسفه و چندین کتاب در زمینه‌های دیگر است که برخی از آن‌ها (نگرش‌های نوین در فلسفه، معرفت‌شناسی، ویتگنشتاین، راسل: یک معرفی بسیار کوتاه، زیبایی‌شناسی، جنگک: جستاری درباره پدیده کهن) به فارسی هم ترجمه شده‌اند. کتاب حاضر که یکی از آخرین آثار وی (منتشر شده در ۲۰۱۹) است، به زعم برخی صاحب‌نظران، جانشینی شایسته برای تاریخ فلسفه غرب برتراند راسل که نزدیک به هشتاد سال پیش نگاشته شده، محسوب می‌شود. امتیازاتی که این کتاب بر کتاب راسل دارد عبارتند از اینکه به فلاسفه و مباحث فلسفی با بی‌طرفی و بی‌غرضی بیشتری نگاه می‌کند، شرح آن از فلسفه جدید و معاصر بسیار مشروح‌تر و کامل‌تر است و نگاهی، هر چند کوتاه، به مکاتب فلسفی غیر غربی نیز دارد. یک ویژگی دیگر این است که، برخلاف کتاب‌های مقدماتی مشابه، از ورود به مباحث پیچیده فلسفی ابا ندارد و تحلیلی نسبتاً عمیق از فلاسفه و عقاید اصلی آن‌ها به دست می‌دهد.

در ترجمه‌ی این کتاب، دقت و امانت بر شیوایی کلام رجحان داده شده، مگر در آن مواردی که پابندی کامل به متن اصلی موجب نارسایی و دشوارفهمی ترجمه می‌شده است. همچنین برای احتراز از دشواری کلام، از زیاده‌روی در کاربرد اصطلاحات نویناد و یا اصرار در فارسی سره نوشتن خودداری شده است. هر گاه برای یک مفهوم فلسفی، واژه‌ای مصطلح و معمول در زبان فارسی وجود داشته، از آن استفاده شده، مگر در موارد نادری که احتمال داشته خواننده را به بیراهه ببرد.

نویسنده کتاب، همان‌طور که در دیباچه ذکر می‌کند، به منظور ایجاز از بسیاری توضیحات صرف‌نظر کرده، ولی هر جا که، به نظر مترجم، توضیح بیشتری برای خواننده فارسی‌زبان لازم بوده، پانوشتهایی به متن اضافه شده است. تمام پانوشته‌ها از مترجم است مگر اینکه نام مؤلف آمده باشد.

فهرستی از متون مورد استناد کتاب برای استفاده خوانندگان علاقه‌مند در سایت انتشارات، برای دانلود قرار داده شده است، مگر متون ترجمه‌شده به فارسی که در پانوشته صفحات مربوطه آمده است.



---

## دیباچه

---

این چکیده تاریخ فلسفه برای استفاده خواننده عادی علاقه‌مند و برای آن‌هایی که در مسیر فراگیری فلسفه گام برمیدارند، نوشته شده است. برای کسانی که مایلند مطالعات عمیقتری انجام دهند، متون فاضلانه با ارزشی در مورد هر یک از دوره‌های خاص تاریخ فلسفه در دست است، و امیدوارم مطالعه این کتاب بعضی خوانندگان را به مراجعه به آن‌ها، و به ویژه به خود متون اصلی فلاسفه، ترغیب کند. برخلاف بسیاری از متون فلسفی معاصر که، در نتیجه تخصصی شدن این حیطه در زمان‌های نسبتاً اخیر، در پشت پرده‌ای رخنه‌ناپذیر از مفاهیم و اصطلاحات فنی پنهان شده‌اند، بسیاری از آثار برجسته فلسفی چنین نیستند. زمانی از انسان‌های تحصیل کرده انتظار می‌رفت که به مفاهیم فلسفی علاقه‌مند باشند. به همین خاطر، امثال دکارت، دیوید هیوم و جان استوارت میل برای همگان می‌نوشتند و نه فقط برای سرسپردگان به یک حرفه خاص.

ارائه سرگذشت فلسفه به منزله یک دعوتنامه یا مدخل است و این همان کاری است که برتراند راسل در تاریخ فلسفه غرب خود انجام داد، کتابی که به دلیل شیوایی کلام و نکته‌سنجی — ولی نه الزاماً به خاطر دقت، بسندگی یا بی‌غرضی — جایگاهی بسیار والا یافت. این کتابی بود که، همراه با سلف قرن نوزدهمی آن که تاریخ سرگذشت‌های فلسفی، نوشته جرج هنری لیوز باشد، خوراک من را در زمانی که بچه مدرسه بودم، تشکیل می‌داد. اینکه هر دوی آن‌ها، پس از این زمان طولانی که از نگارش‌شان می‌گذرد، هنوز ارزش مطالعه دارند، گواهی بر کیفیت آن‌ها است و این علیرغم آن است که انفجاری در پژوهش متأخر بر دانش ما از تاریخ فلسفه بسیار افزوده و خود این تاریخ فلسفه از زمان آن‌ها طولانی‌تر و غنی‌تر شده است. آنچه که در پی می‌آید، می‌کوشد موفقیت آن‌ها را در زمانه ما تکرار کند و با نگریستن نه فقط (گرچه عمدتاً) بر سنت غربی، بلکه به ورای آن به دیگر سنت‌های بزرگ اندیشه — هندی، چینی و عربی — فارسی — حتی اگر شده به اجمال و به منظور مقایسه، بر آن تلاش‌ها بیافزاید.

بدیهی است که یک دورنمای تاریخی نمی‌تواند مدعی عرضه شرحی کامل از اندیشمندان و مضامین مورد نظر باشد. برای آن‌گونه تفصیلات باید به منابع اولیه و بررسی‌های عالمانه آن‌ها مراجعه کرد. ولی همه خوانندگان قصد آموختن بیشتر فلسفه را ندارند و به این خاطر لازم است شرحی قابل اعتماد از متفکران و مباحثی که ماجرای بزرگ فلسفه را تشکیل می‌دهند، به آن‌ها ارائه شود. این هدف فراروی کتاب حاضر است.

از این رو، روش من این است که شرحی از چهره‌ها و عقاید اصلی فلسفه را با حداکثر وضوح ممکن عرضه کنم. کمترین استفاده را از پانوشته‌ها کرده‌ام و تقریباً همه آن‌ها جنبه فرعی یا اضافی دارند و شامل ارجاع به متون نمی‌شوند. متون اصلی مورد ارجاع و آثاری که خوانندگان می‌توانند برای بهره بیشتر به آن‌ها مراجعه کنند. [در سایت انتشارات مازیار جهت دانلود قرار گرفته‌اند].

در شرح عقاید فلسفی، وسوسه‌ای تقریباً مقاومت‌ناپذیر برای بحث و جدل، نقد و دفاع وجود دارد، زیرا این‌ها خمیرمایه فلسفه را تشکیل می‌دهند. ولی در کتابی چون این، باید آن وسوسه را تا اندازه زیادی مهار کرد، چون نه فقط صفحات کتاب را چند برابر می‌کند، بلکه نیز به این خاطر که هدف اصلی آن نیست. با این همه، بعضی اوقات لازم است نشان داده شود که چرا عقاید فیلسوفی خاص چنان مؤثر واقع شده یا با واکنشی روبرو گشته است؛ بنابراین، کتاب کاملاً هم از سنجش بی‌بهره نیست.

## مقدمه

از دیدگاه شاگردان و استادان کنونی فلسفه، تاریخ فلسفه ساختاری است واپس نگر. گزیده‌ای است از سیر گسترده‌تر تاریخ عقاید به منظور فراهم آوردن پیشینه اشتغالات فلسفی امروز. درک این واقعیت حتی به فهم درست خود کلمات «فلسفه» و «فیلسوف» هم یاری می‌کند. تقریباً در طول تمامی تاریخ خود، «فلسفه» معنی کلی «پژوهش عقلانی» داشت. گرچه از سرآغاز عصر جدید در رنسانس تا قرن نوزدهم، مفهوم دقیق‌ترش آن چیزی بود که اکنون «علم» می‌نامیم، ولی حتی در این دوره هم یک «فیلسوف» شخصی بود آماده بررسی همه چیز. از این‌رو است که شاه لیربه ادگار<sup>۱</sup> می‌گوید: «بگذار اول از این فیلسوف بپرسم علت تندر چیست.»

بر روی سنگ گور ویلیام هزلیت<sup>۲</sup> که در ۱۸۳۰ حکاکی شده است، از این مقاله‌نویس معروف به عنوان «نخستین ماوراءالطبیعه‌دان عصر» یاد شده است چون که در آن زمان، آنچه که ما اکنون «فلسفه» می‌نامیم، «ماوراءالطبیعه» نامیده می‌شد تا از آنچه که امروز «علم»<sup>۳</sup> می‌نامیم، متمایز شود. برای نمایش این تمایز، اغلب آنچه را که ما امروز «فلسفه» می‌خوانیم، «فلسفه‌ی اخلاقی»<sup>۴</sup> می‌نامیدند و در مقابل «فلسفه‌ی طبیعی»<sup>۵</sup> که امروزه «علم» نامیده می‌شود، قرار می‌دادند.

کلمه «عالم»<sup>۶</sup> در ۱۸۳۳ ابداع شد و، به تبع آن، کلمه «علم» هم معنی کنونی خود را پیدا کرد. از آن پس، تخصص و فن‌گرایی فزاینده علوم، فاصله آن‌ها را روزبروز از پژوهش عمومی بیشتر کرد و کلمات «فلسفه» و «علم» معانی کنونی خود را یافتند.

حیطه‌های اصلی پژوهش در فلسفه معاصر عبارتند از شناخت‌شناسی، ماوراءالطبیعه، منطق، اخلاق، زیبایی‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه زبان، فلسفه سیاسی، تاریخچه بحث در این حیطه‌های پژوهش، و بررسی فلسفی پیش فرض‌ها، روش‌ها و دعاوی دیگر زمینه‌های تحقیق در علوم تجربی و علوم اجتماعی. اغلب این‌ها، به ویژه سه حیطه نخست، اساس آموزش فلسفه را در دانشگاه‌های امروزی کشورهای انگلیسی زبان و اروپایی تشکیل می‌دهند.

به همین مناسبت، این زمینه‌های پژوهش تعیین‌کننده آن خطه‌هایی از تاریخ عمومی عقاید هستند که در «تاریخ فلسفه» امروز مورد توجه قرار می‌گیرند و، در نتیجه، موجب حذف

۱. شخصیتی نیک‌سیرت و پسر خوانده شاه لیر در این تراژدی شکسپیر است.

۲. متفکر و نویسنده و منتقد انگلیسی در قرون هجده و نوزده.

3. science

4. moral philosophy

5. natural philosophy

6. scientist

تاریخچه فناوری، نجوم، زیست‌شناسی و پزشکی از عهد عتیق تا به حال، تاریخچه فیزیک و شیمی از قرن هفدهم، و ظهور علوم اجتماعی به عنوان رشته‌های متمایز از قرن هجدهم شده‌اند. از این رو، برای تعیین اینکه کدام خطه‌های تاریخ عقاید را باید برای شمول در «تاریخ فلسفه» دست چین کرد، باید از نظرگاه رشته‌های مختلف فلسفه امروزی که در بالا ذکر شد، به عقب بنگریم و این مستلزم آگاهی اجمالی از ماهیت این رشته‌هاست.

شناخت‌شناسی یا «نظریه شناخت» پژوهشی است در ماهیت دانش و چگونگی اکتساب آن. هدف آن عبارت است از بررسی تفاوت‌های میان دانش، اعتقاد و عقیده، تعیین شرایط لازم برای احراز حقیقت هرگونه ادعای دانش، و تحلیل و ارائه پاسخ به چالش‌های شک‌گرایانه به دانش. ماوراءالطبیعه عبارت است از پژوهش درباره ماهیت واقعیت و وجود. چه چیزی وجود دارد و ماهیت آن چیست؟ وجود چیست؟ بنیادی‌ترین انواع هستی چه هستند؟ آیا انواع گوناگونی از وجود یا موجود داریم؟ آیا اضافه بر چیزهای عینی مثل درخت‌ها و قطعات سنگ که موجودیت زمانی و مکانی دارند، چیزهای انتزاعی مثل اعداد و مفاهیم کلی که خارج از زمان و مکان هستند هم وجود دارند؟ آیا اقلام فراطبیعی مثل خدایان هم موجودیتی چون چیزهای طبیعی دارند؟ آیا واقعیت یک چیز است یا چند چیز؟ اگر انسان سراپا جزئی از نظام علی طبیعت است، آیا اراده آزاد می‌تواند وجود داشته باشد؟ ماوراءالطبیعه و شناخت‌شناسی کلاً اجزای اصلی فلسفه را تشکیل می‌دهند. اصطلاحاً می‌توان گفت که آن‌ها فیزیک و شیمی فلسفه هستند. بحث در تمامی حیطه‌های دیگر فلسفه مستلزم فهم پرسش‌ها و پاسخ‌ها در این دو حیطه است.

منطق — علم استدلال معتبر و استوار — ابزار کلی فلسفه است، همسان ریاضیات در علوم. در ضمیمه ۱ چکیده‌ای از مفاهیم اساسی منطق و توضیحی از اصطلاحات اصلی آن ارائه خواهیم کرد.

اخلاق، به عنوان درسی از دروس فلسفه، پژوهشی است درباره مفاهیم و نظریه‌های نیک‌اندیشی، کژی و راستی، گزینش و کنش اخلاقی. عبارت «به عنوان درسی از دروس فلسفه» را از آن رو به کار می‌برم که کلمه «اخلاق» کاربردهای متعدد دارد. حتی زمانی که به عنوان حیطه‌ای از فلسفه به کار می‌رود، به دو مبحث متفاوت اشاره دارد: بررسی مفاهیم و ادله اخلاقی — این را به طور دقیق‌تر «فرااخلاق» (metaethics) می‌نامند — و بررسی هنجارهای اخلاقی که می‌کوشند به ما بگویند چگونه زندگی و رفتار کنیم. برای تمایز هنجارهای اخلاقی از پژوهش فرااخلاقی، هنجارهای اخلاقی را مقوله‌ای «نخستین» و فرااخلاق را مقوله‌ای «دومین» می‌دانند. فلسفه، به خودی خود، پژوهشی «دومین» است. بنابراین، «اخلاق» در حیطه فلسفه معمولاً به معنی فرااخلاق است.

ولی کلمه «اخلاق» ضمناً به معنی رویکرد و نگرش اشخاص و سازمان‌ها نسبت به ارزش‌های خود است، و اینکه چگونه رفتار می‌کنند و خود را چگونه می‌بینند. این کاربردی

خوب و آشنا از این واژه است و جالب اینکه تأمل در این کاربرد نشان می‌دهد که اصطلاحات «اخلاق» (ethics) و «اخلاقیات» (morals) هم معنی نیستند. درک این وقتی آسان‌تر می‌شود که به ریشه‌های این دو اصطلاح بنگریم: «ethics» از ریشه یونانی می‌آید که به معنی «سرشت» است، حال آنکه «morals» از کلمه‌ای می‌آید ساخته سیسرون<sup>۱</sup> از واژه‌های لاتین mos، moris (موس، مورس به صورت جمع) که به معنی «رسوم» و حتی «آداب» است. از این‌رو، اخلاقیات به کردار و وظایف و فرائض ما اشاره دارد، حال آنکه اخلاق مربوط به این است که «چه نوع آدمی هستیم» و گرچه این دو به وضوح با هم ارتباط دارند، ضمناً به روشنی از هم متفاوتند.

این تفاوت طبیعتاً در حیطه مباحث فرااخلاقی و هنجاری نیز نمایان می‌شود. در تعیین جایگاه ارزش‌ها، برخی نظریه‌های فرااخلاقی بر سرشت کنشگر متمرکز می‌شوند، برخی دیگر بر پیامد کنش‌ها، و برخی نیز بر اینکه آیا کنش مبتنی بر وظیفه است. وقتی تکیه بر سرشت یک کنشگر است، سخن از اخلاق به معنی ethos است، چنانکه گفتیم. زمانی که به پیامدهای اعمال یا پیروی از وظائف توجه می‌کنیم، به حیطه محدودتر اخلاقیات نظر داریم. زیبایی‌شناسی کاوشی است در هنر و زیبایی. هنر چیست؟ آیا زیبایی یک خصیصه عینی اشیاء طبیعی است یا اینکه ذهنی است و فقط در نگاه نظاره‌گر وجود دارد؟ آیا چیزی می‌تواند ارزش زیبایی شناختی داشته باشد بدون اینکه زیبا باشد یا اثر هنری محسوب شود؟ آیا ارزش زیبایی شناختی چیزهای طبیعی (منظره، غروب آفتاب، چهره) با ارزشی که به چیزهای مصنوع (نقاشی، شعر، قطعه موسیقی) نسبت می‌دهیم، فرق دارد؟

فلسفه ذهن پژوهشی است در ماهیت پدیده‌های فکری و ضمیر آگاه. این‌ها زمانی از اجزاء لاینفک ماوراءالطبیعه بودند، چرا که ماوراءالطبیعه، هنگام کاوش در ماهیت واقعیت، ناچار است بنگرد که آیا واقعیت فقط مادی است یا جنبه‌های غیرمادی چون ذهن نیز دارد، و یا شاید چنانکه فلاسفه انگارگرا می‌گویند، تماماً ذهنی است. ولی با بروز اجماع در این نظر که واقعیت اساساً و مطلقاً مادی است و پدیده‌های ذهنی محصول فعالیت مادی مغز هستند، فهم این پدیده‌ها و به ویژه ماهیت ضمیر آگاه مورد توجه خاص قرار گرفته است. فلسفه زبان کنکاشی است در چگونگی پیوند معانی به اصوات و نشانه‌ها به گونه‌ای که تسهیل‌کننده ارتباط و بیانگر اندیشه باشد و حتی اندیشه پیچیده‌تر را امکان‌پذیر کند. واحد معنی در زبان چیست — کلمه، جمله، یا گفتمان؟ «معنی» خودش چیست؟ وقتی ما معنی بیاناتی را در زبانی «می‌فهمیم»، چه فهمیده‌ایم و با آن چه می‌توانیم بکنیم؟ آیا چیزی به عنوان زبان وجود دارد، مثل انگلیسی، یا اینکه شمار گویش‌های متفاوت انگلیسی به تعداد شمار سخنگویان به آن گویش‌ها است و بدین سان زبان در واقع مجموعه‌ای است از گویش‌هایی که کاملاً همسان نیستند؟ کاربرد دیگران از زبان را چگونه می‌فهمیم و تعبیر می‌کنیم؟ فهم ما

۱. فیلسوف، سخنران و سیاستمدار رومی در قرن اول ق.م.

از زبان، معنی و کاربرد زبان چه عوارض شناخت‌شناسانه و ماورای طبیعی دارد؟ چنانکه عناوین کتاب‌ها و دروس دانشگاهی به روشنی گواهی می‌دهند، به دلایلی موجه، فلسفه ذهن و فلسفه زبان اخیراً در فلسفه دانشگاهی به پژوهشی واحد تبدیل شده‌اند. فلسفه سیاسی کاوشی است در اصول سازماندهی اجتماعی و سیاسی و توجیه آن‌ها. مسئله این است که بهترین روش سازماندهی و اداره جامعه چیست. مشروعیت انواع حکومت در چیست؟ دعاوی اقتدار در دولت و جامعه بر چه مبنایی استوارند؟ مزایا و معایب دموکراسی، کمونیسم، سلطنت و دیگر انواع نظام سیاسی چیستند؟ تاریخ فلسفه که بررسی پیشینه پژوهش‌های ذکر شده است، خود بخشی اساسی از فلسفه محسوب می‌شود، چرا که همه این پژوهش‌ها محصول به اصطلاح گفتگوی گسترده‌ای است میان متفکرینی که در سده‌های مختلف و شرایط متفاوت می‌زیستند ولی همه شیفته پرسش‌های بنیادین یکسانی بودند؛ و از این‌رو، آگاهی از سابقه این مباحث در فهم آن‌ها نقشی اساسی دارد. این مانع از دوباره کاری بیهوده می‌شود و به ما کمک می‌کند از اشتباهات بپرهیزیم، چاله‌های سرراه را تشخیص دهیم، از تلاش‌ها و بینش‌های پیشینیان بهره ببریم، از دستاوردهای آن‌ها برای فهم بهتر موضوع استفاده کنیم و سؤالات درست را در این زمینه‌ها طرح کنیم.<sup>۱</sup>

بررسی فلسفی پیش‌فرض‌ها، روش‌ها و دعاوی حیطه‌های دیگر پژوهش به عهده آن مباحثی است که «فلسفه علم»، «فلسفه تاریخ»، «فلسفه روان‌شناسی» و امثال آن لقب گرفته‌اند. هر حیطه پژوهشی مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است و روش‌هایی را به کار می‌گیرد که نیازمند خودآگاهی است. به عنوان مثال، پرسش‌های فلسفی درباره علم نه فقط از سوی فلاسفه بلکه به وسیله خود دانشمندان هم طرح می‌شوند. به همین گونه، پرسش‌های فلسفی درباره بررسی‌های تاریخی را مورخین در بحث راجع به روش‌ها و اهداف‌شان مطرح می‌کنند. هریک را به ترتیب در زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آیا باید علم را با دید واقع‌گرایانه نگرست یا با دید ابزارگرایانه؟ به عبارت دیگر، آیا اصطلاحات فنی علوم به چیزهای واقعی اشاره دارند یا صرفاً ساختارهایی سودمند هستند که به سازماندهی فهم ما از پدیده‌های مورد بررسی کمک می‌کنند؟ آیا استدلال علمی قیاسی است یا استقرائی؟ آیا چیزی به عنوان دانش علمی وجود دارد یا اینکه، چون همه علوم در معرض ابطال به وسیله شواهد جدید هستند، دانش را باید مجموعه‌ای از نظریه‌هایی با شواهد قوی، ولی با این وجود ابطال‌پذیر دانست؟ و اما تاریخ: اگر برای صحت یا سقم یک مدعا درباره اتفاقی که در گذشته رخ داده

۱. همه چیز در فلسفه و تاریخ فلسفه قابل بحث است. این ادعا که تمامی سنت فلسفی یک گفتگوی طولانی است، مورد اعتراض کسانی خواهد بود که معتقدند ما نمی‌توانیم اندیشه یک فیلسوف گذشته را بفهمیم، مگر اینکه او را به درستی در شرایط زمانی خودش قرار دهیم. این صحیح است، ولی مانع از آن نمی‌شود که به رابطه بین عقاید او و علائق خودمان بپردازیم. علائق ما اغلب یا از خود آن عقاید برخاسته‌اند و یا از آنچه که به آن عقاید دامن زده است. مؤلف



هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست، آیا آن مدعا را باید همچنان درست یا غلط دانست، یا اینکه می‌تواند هیچ‌یک از این دو نباشد؟ تاریخ را در زمان حاضر براساس مدارکی که (به تشخیص ما) از گذشته به جای مانده — یاد نگاشت‌ها، نامه‌ها، آثار باستانی — می‌نویسند. چنان تاریخی ناتمام و از هم گسیخته است و بسیاری از نشانه‌های گذشته از میان رفته‌اند. با این حساب، آیا چیزی به عنوان دانش درباره گذشته وجود دارد یا اینکه تاریخ، حتی در بهترین شرایط، بازسازی تعبیرگونه‌ای بیش نیست و شاید هم بسیاری اوقات جز حدس و گمان نباشد؟

تأمل درباره انواع کاوشگری‌ها و انواع پرسش‌های ناشی از آن‌ها نشان می‌دهد که فلسفه تلاشی است برای فهم مسائل، برای حصول آگاهی و چشم‌انداز در مورد آن گستره‌های زندگی و اندیشه که دستخوش تردید، دشواری، ابهام و جهل هستند. به عبارت دیگر، فلسفه طلایه‌دار تمامی کوشش‌های ماست. من نقش فلسفه را اینگونه برای شاگردانم توصیف می‌کنم: ما انسان‌ها ساکن خاکپاره‌ای نورانی در ظلمات عظیم جهل هستیم. در کمانی که محیط آن پاره نورانی را تشکیل می‌دهد، هریک از رشته‌های دانش دارای جایگاهی است و می‌کوشد صوری را که در دل سایه‌های پیرامونش قرار دارند تشخیص دهد و با این کار، حیظه نور را اندکی گسترده‌تر کند. فلسفه پاسدار تمامی این کمان است، به ویژه آن قسمت‌های کمان که هنوز رشته علمی خاصی را دربر نمی‌گیرند، و می‌کوشد با طرح پرسش‌های درست، یافتن پاسخ‌ها را امکان‌پذیر کند.

این وظیفه — طرح پرسش‌های درست — اهمیت حیاتی دارد. تا قبل از قرون شانزده و هفده، فلاسفه بسیاری از اوقات پرسش‌های درست را به گونه‌ای درست درباره طبیعت طرح نمی‌کردند. زمانی که سرانجام این کار انجام شد، علوم طبیعی زاده شدند و به حیظه‌های پژوهشی باشکوه و نیرومندی بدل گشتند که دنیای جدید را بنیان نهادند. بدین‌سان، در آن سده‌ها، علوم از فلسفه زاده شدند. فلسفه در قرن هجدهم به روان‌شناسی، در قرن نوزدهم به جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی تجربی زندگی بخشید و در قرن بیستم نقشی اساسی در توسعه هوش مصنوعی و علم شناخت (cognitive science) بازی کرد. یاری‌های فلسفه به برخی جنبه‌های علم اعصاب و روان‌شناسی اعصاب همچنان ادامه دارد.

ولی پرسش‌های اساسی در شناخت‌شناسی، ماوراءالطبیعه، اخلاق، فلسفه سیاسی، «فلسفه‌ی» رشته‌های دیگر، و غیره همچنان باقی هستند. آن‌ها پرسش‌های همیشگی و همیشه‌مبرم هستند، چون تلاش برای پاسخ دادن به آن‌ها بخشی از ماجرای بزرگ کوشش نسل بشر برای درک خود و جایگاه خود در گیتی است. برخی از این پرسش‌ها پاسخ‌ناپذیر می‌نمایند — گرچه گردن نهادن به این اندیشه به منزله تسلیم شدن پیشاپیش است. از این گذشته، به گفته پل والرئ، *«Une difficulté est une lumière. Une difficulté insurmontable est un soleil.»* «هر مشکل چراغی است. هر مشکل لاینحل خورشیدی است.» چه گفته شگرفی!

چون به ما می‌آموزد که تلاش برای حل مشکلاتی که حتی لاینحل به نظر می‌رسند، چیزهای زیادی به ما می‌آموزد. تاریخ فلسفه گواه این مدعا است.

از این رو، آنچه در زیر می‌آید، تاریخ فلسفه به معنی امروزی فلسفه است و نشان می‌دهد که محتوای کاوش‌های فلسفی حاضر چگونه پدید آمد و تحول پیدا کرد. این کتاب در وهله نخست شرحی از تاریخ فلسفه غرب به دست می‌دهد، گرچه توصیفات کلی از فلسفه هندی، چینی و عربی-ایرانی (و نظری به فلسفه در آفریقا) نیز ارائه می‌شود تا برخی پیوستگی‌ها و گسستگی‌های سنت‌های بزرگ فکری را مشخص کنیم: نگاه کنید به صفحات آغازین بخش پنجم. در همه موارد، من الزاماً بر چهره‌ها و اندیشه‌های اصلی متمرکز شده‌ام و در مورد سنت‌های غیر غربی از دیدگاه ناظری در ورای یک سد زبانی سخن گفته‌ام، چرا که دسترسی من به سانسکریت، پالی<sup>۱</sup> و چینی باستان بسیار ناچیز و به عربی صفر بوده است. یک تفاوت بین این کتاب و دیگر تاریخ‌های فلسفه این است که کتاب حاضر از ورود به الهیات آگوستین، برخی از آباء کلیسا در ابتدای مسیحیت و مدرسیون اواخر قرون وسطی چون آکوئیناس و دانس اسکوتس خودداری می‌کند. این یک تاریخ فلسفه است نه تاریخ الهیات و مذهب. نکته‌ای غریب درباره توارخ فلسفه‌ای که متألّهین را هم شامل می‌شوند این است که هیچ دلیلی ندارد که متألّهین مسیحی را ملحوظ کنیم ولی متألّهین یهودی یا مسلمان را حذف کنیم. به همین شکل، دلیلی ندارد که تاریخ فلسفه شامل الهیات باشد ولی شامل تاریخ علم نشود (در واقع، گنجاندن دومی منطقی‌تر از گنجاندن اولی است). یک تفاوت اساسی بین فلسفه و الهیات این است که فلسفه تلاشی است در شناخت خود و دنیا از طریق پرسش درباره چگونگی و چرایی اندیشه، حال آنکه الهیات در پی پژوهش و گزارش عقاید درباره یک نوع چیز یا چیزهای خاصی است که به استنباط ما موجودیت واقعی یا احتمالی دارند، به عبارت دیگر خدا یا خدایانی که قرار است با ما تفاوت‌هایی چشمگیر و پریامد داشته باشند. چنانکه در رابطه با فلسفه عربی-ایرانی در بخش پنجم بیان کرده‌ام، «اگر نقطه شروع تفکرمان پذیرش اعتقادی دینی باشد، نتیجه‌اش یا الهیات است، یا یزدان توجیهی<sup>۲</sup>، یا تأویل (exegesis)، یا اخلاق‌مندی<sup>۳</sup>، یا دفاعیات دینی<sup>۴</sup>، یا هرمنوتیک<sup>۵</sup>،

۱. زبان پالی یکی از زبان‌های کهن شبه قاره هند است که بیشتر متون قدیمی بودایی به آن زبان نوشته شده‌اند.  
 ۲. theodicy، شاخه‌ای از الهیات است که می‌کوشد وجود خدا را با وجود شر و بیعدالتی آشتی دهد. سؤال این است که چرا قادر متعال اجازه می‌دهد بدی و ظلم در جهان وجود داشته باشد و چرا شیطان را آفریده است که آدمیان را گمراه کند. این واژه را نخستین بار لایب‌نیتس، فیلسوف آلمانی، در کتاب تودیسسه به کار برد، گرچه این گونه پرسش قرن‌ها قبل از او در میان متألّهین همه مذاهب مطرح بوده است.  
 ۳. casuistry، گونه‌ای استدلال اخلاقی که می‌کوشد قواعد کلی اخلاق را به موارد خاص اطلاق کند (در عربی «احتیال شرعی»). چون در این کار بعضی اوقات زیاده روی می‌شود، این کلمه تا اندازه‌ای مفهوم سفسطه هم یافته است.  
 ۴. apologetics، یا «گمان‌شکنی»، استفاده از استدلال منطقی برای دفاع از معتقدات مذهبی است.  
 ۵. hermeneutics، این اصطلاح را در فارسی به «زندشناسی» و «علم تأویل» نیز ترجمه کرده‌اند. ولی از آنجا که واژه هرمنوتیک در زبان فارسی بسیار متداول‌تر از آن معادل‌ها است، در این کتاب نیز از این واژه استفاده شده است.

ولی نه فلسفه:» و این معیاری است که من در سراسر کتاب به کار خواهم برد. به منظور تأکیدی جدل‌آمیز بر این نکته می‌توان گفت که ارتباط فلسفه با الهیات مشابه ارتباط کشاورزی است با باغداری: فلسفه تلاشی است بسیار بزرگتر، وسیع‌تر و متنوع‌تر از فعالیت محدود و منحصر «سخن گفتن یا نظریه‌پردازی درباره یک خدا» (که همانا معنی الهیات<sup>۱</sup> است). البته در فلسفه هم هر از گاهی این سؤال طرح می‌شود که آیا هستندگان یا عوامل فوق طبیعی وجود دارند یا نه و اینکه وجود یک یا چند هستنده این چنینی، چه تغییراتی را در نگرش ما به دنیا یا به خودمان موجب خواهد شد. همچنین، فیلسوفانی هستند که با تکیه بر مفهوم پروردگار در «الهیات طبیعی<sup>۲</sup>» (به عبارت دیگر، برخی مشاهدات کلی درباره یک ذهن یا عامل فوق طبیعی)، از آن (چون دکارت<sup>۳</sup>) برای تضمین امکان‌پذیر بودن دانش استفاده می‌کنند یا آن را (چون بارکلی<sup>۴</sup> و برخی دیگر) به عنوان مبنای وجود به کار می‌گیرند. کتاب حاضر هریک از این عقاید را در جای خود مورد بحث قرار خواهد داد. ولی تلاش‌های پر تب و تاب برای توجیه وجود پروردگاری بسان آنچه که مذاهب سنتی ارائه می‌کنند — هستنده‌ای که قادر مطلق، ازلی، عالم مطلق و غیره باشد — بخشی است کم‌ثمر از داستان فلسفه که آن را به مورخین خودش واگذار می‌کنیم.

۱. theo-logos در متن.

۲. natural theology، شاخه‌ای از الهیات که وجود خدا را از دلایل منطقی و شواهد عینی استنتاج می‌کند.

۳. Descartes، فیلسوف فرانسوی قرن هفدهم.

۴. Berkeley، فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم.



بخش اول

فلسفه باستان



## فلسفه پیش از افلاطون

بین ما و دنیای باستان حصارى وجود دارد که شامل دوران نزول و سقوط امپراتوری روم و اقتدار روزافزون مسیحیت می‌شود. ادوارد گیبون<sup>۱</sup> این دو پدیده را به یکدیگر ربط داد و تقصیر اولی را به گردن دومی افکند. تا حدود زیادی، حق با او است. خاطرنشان می‌کنم که در سال ۳۱۳ میلادی، امپراتور کنستانتین<sup>۲</sup> با فرمان میلان، به مسیحیت پایگاه و پناهگاه قانونی داد و اندکی بعد در سال ۳۸۰ میلادی، امپراتور تئودوسیوس اول<sup>۳</sup> با فرمان تسالونیکا مقرر کرد که مسیحیت، مذهب رسمی امپراتوری است و مذاهب دیگر غیرقانونی هستند. این تغییر عواقب سریعی به بار آورد. از قرن چهارم میلادی به بعد، حجم عظیمی از ادبیات و دستاوردهای فرهنگی دوران باستان از میان رفت و بخش بزرگی از آن‌ها به عمد نابود شد. در موجی لجام گسیخته برای زدودن فرهنگ پیشین که چندین قرن دوام داشت، متعصبین مسیحی مجسمه‌ها و معابد را در هم کوبیدند، نقاشی‌ها را مخدوش کردند و کتاب‌های «کفرآمیز» را سوزاندند. تخمین زده می‌شود که نزدیک به ۹۰ درصد از ادبیات باستان در این یورش از میان رفت. مسیحیان سنگ‌های فروریخته معابد را به بنای کلیساهای خود گماشتند و متون مذهبی خویش را بر روی نسخه‌های خطی فلاسفه و شعرا بازنویسی کردند. این نابودی عظیم ادبیات، فلسفه، تاریخ و فرهنگ عامه را مشکل بتوان تصور و مشکل‌تر بتوان بخشید. فزون بر این، در آن زمان روایات متفاوت و متعارضی از مسیحیت وجود داشت و تلاش — سرانجام موفق — در نیل به اجماعی نسبی در مورد روایت «درست» مستلزم این بود که روایت‌های دیگر را به عنوان ارتداد و انحراف در خور سرکوب، حتی سرکوبی خشونت‌آمیز دانست.

در این تاختن به گذشته، گروه‌های دیگری هم که علاقه‌ای به تمدن دوره فرا کلاسیک<sup>۴</sup> نداشتند، به مسیحیت یاری دادند: تاتارها، گت‌ها<sup>۵</sup>، ویزیگت‌ها<sup>۶</sup> و غیره — «بربرها» — که

۱. مورخ انگلیسی قرن هجدهم و نویسنده کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه از فرنگیس شادمان.

۲. Constantine، کنستانتین اول از ۳۰۶ تا ۳۳۷ میلادی بر امپراتوری روم فرمان راند و نخستین امپراتور روم بود که به مسیحیت گروید.

۳. امپراتور روم از ۳۷۹ تا ۳۹۵ میلادی و آخرین امپراتور قبل از تجزیه روم به دو نیمه غربی و شرقی.

۴. high classical، به نیمه دوم قرن پنجم ق.م. اطلاق می‌شود که مصادف با خلق برخی از بزرگ‌ترین آثار معماری و هنری یونانی بود.

۵. یکی از اقوام ژرمنی شرقی که در قرون سوم تا ششم میلادی بسیاری از سرزمین‌های امپراتوری روم را به تسخیر درآورد و نقش بزرگی در سقوط این امپراتوری داشت.

۶. یکی از طوایف گت‌ها که بر سرزمین‌های غربی امپراتوری روم دست‌اندازی می‌کرد.

کوچ‌ها و یورش‌های‌شان به امپراطوری در حال زوال روم، سقوط این امپراطوری را تسریع کرد.<sup>۱</sup> انحطاط نظام آموزشی علت، و هم خود معلول افول حیات فکری و فرهنگی بود. کتاب‌های کمتری نوشته و منتشر شد، ممنوعیت‌هایی بر آنچه که می‌توان خواند و درباره‌اش گفتگو کرد اعمال گشت، و عواقب قابل پیش‌بینی این اوضاع به صورت جهل و کوتاه‌اندیشی فزاینده نمایان شد. مسیحیت به خود می‌بالد که حفظ پاره‌هایی از ادبیات باستان که از این دوران ویرانگری دهشتناک جان سالم بدر برد، مدیون نسخه‌برداری راهبان مسیحی از دست‌نوشته‌های باقیمانده در قرون بعدی بود. گرچه این جز واکنشی ناقص، نابهنگام و نارسا به تعصب مهارگسیخته دینداران قبلی نبود، باید برای همین هم شکرگزار بود.

همچنان که می‌توان انتظار داشت، فقط آن متونی که در نظر خود افراد، برجسته‌ترین و با ارزش‌ترین محسوب می‌شدند، باقی ماندند — درحالی که بسیاری از آثار بزرگ‌ترین شخصیت‌ها از میان رفتند. فقط در نظر بگیرید که اریستوفانس<sup>۲</sup> یکی از چندین نمایشنامه‌نویس قرون پنجم و چهارم ق.م. در آتن بود. براساس نقل قول‌ها و اشارات موجود، ما با نام حدود ۱۷۰ کمدی‌نویس دیگر و ۱۴۸۳ عنوان نمایشنامه‌های آن‌ها آشنا هستیم. همه از میان رفته‌اند. از بیش از ۴۰ اثر خود اریستوفانس، فقط یازده اثر باقی مانده است. از میان هفتاد اثر آشیل<sup>۳</sup> تراژدی‌نویس که ما نام‌شان را می‌دانیم، فقط هفت نمایشنامه در دست داریم. تصور کنید که از سی و شش نمایشنامه موجود در نخستین چاپ رحلی آثار شکسپیر، فقط چهار تا به دست ما رسیده بود (می‌دانیم که اقلأً یک نمایشنامه شکسپیر مفقود شده و آن کاردنیو<sup>۴</sup> است که به قولی با مشارکت جان فلچر<sup>۵</sup> نوشته شده بود). اگر ما عناوین سی و دوتای دیگر را می‌دانستیم، چه گمانه زنی‌های عظیمی در می‌گرفت. تصور کنید اگر اعقاب دورتر ما فقط چهار تا از نمایشنامه‌های شکسپیر را در دست داشته باشند، از سروانتس و گوته به جز نام و آوازه آن‌ها نمانده باشد، به اضافه یکی دو تکه از آثار شیلر، نه جین اوستینی و نه جرج الیوتی<sup>۶</sup> بلکه فقط ذکر خیر آن‌ها، چند نقل قول از مارکس در آثار دیگران، یکی از پاهای تندیس داوود میکل آنژ، کپی یکی از نقاشی‌های پوسن<sup>۷</sup>، یک قطعه شعر از بودلر،

- 
۱. البته منظور ما امپراتوری روم غربی است. روم شرقی آن قدر دوام آورد که مهاجمین مسلمان در قرن‌های بعد نتوانستند از بقایای اندیشه عهد باستان بهره بگیرند. نگاه کنید به بخش «افلاطونی‌گری رنسانس» در این کتاب. مولف
  ۲. نمایشنامه‌نویس یونانی قرون پنجم و چهارم ق.م. که به «پدر کمدی» مشهور است.
  ۳. نمایشنامه‌نویس یونانی قرن پنجم ق.م. که به «پدر تراژدی» مشهور است.
  ۴. گمان می‌رود که این نمایشنامه مفقود شکسپیر که یک‌بار در سال ۱۶۱۳ در لندن به روی صحنه رفته بود داستان شخصیتی است به نام کاردنیو از کتاب دن کیشوت سروانتس. در آن کتاب، کاردنیو نام عاشقی نامراد است که داستان عشق ناکام خود را برای دن کیشوت می‌گوید.
  ۵. نمایشنامه‌نویس انگلیسی هم‌عصر شکسپیر که در زمان خود شهرتی همسان شکسپیر داشت و در نگارش دو نمایشنامه دیگر شکسپیر، هنری هشتم و دو خوشاوند شریف، با ترجمه‌ی حمیدرضا ابراهیمی، نیز با او همکاری کرد.
  ۶. بانوان رمان‌نویس بلند آوازه انگلیسی در قرن نوزدهم که بیشتر آثارشان به تازگی به فارسی ترجمه شده‌اند.
  ۷. نقاش فرانسوی سبک باروک در قرن هفدهم.



چند خطی از کیتس<sup>۱</sup>، و به همین سیاق، تکه‌ها و پاره‌هایی از دیگران و نه همیشه از بهترین آثار زمان آن‌ها. موقعیت ما در قبال دوران باستان و یونان قدیم بدین گونه است. (و در نظر بگیرید که بر اثر حوادث و حیل روزگار، ممکن است واقعاً چیزی بیش از این به دست آیندگان نرسد.) شگفت این که قومی وابسته به مذهب شرقی دیگری، یعنی اسلام، باید دو سه قرن بعد، به این تمدن باستان (یا در واقع آنچه که اکنون لاشه تمدن باستان بود) هجوم آورد و بخشی از بازمانده آن لاشه را از محاق فراموشی نجات بخشد.<sup>۲</sup>

همچنان که از این افکار بر می‌آید، آنچه که ما درباره اسلاف افلاطون در فلسفه می‌دانیم — گرچه برخی از آن‌ها با سقراط هم دوره بودند، معمولاً «فلاسفه پیشاسقراطی» نامیده می‌شوند — فقط به صورت تکه و پاره به دست ما رسیده است. دانش ما درباره آن‌ها بر دو نوع منبع استوار است: قطعات<sup>۳</sup> که نقل قول‌هایی است از آن‌ها در نوشته‌های مفسرین بعدی، و گواهان (testimonia) که گزارش‌ها، نقل معنی‌ها<sup>۴</sup> یا چکیده‌هایی است که در آثار نویسندگانی متأخر آمده‌اند. پژوهش برای یافتن و جمع‌آوری این شواهد را «عقایدنگاری»<sup>۵</sup> می‌نامند. به همین شکل، اشخاصی که در عهد باستان پاره‌هایی از نوشته‌ها یا عقاید پیشاسقراطیان را با نقل و گزارش آن‌ها حفظ کرده‌اند، «عقایدنگار» خوانده می‌شوند. افلاطون و ارسطو هر دو نظریات متفکرین پیشاسقراطی را تلخیص و نقل کرده‌اند، ولی گاهی به اشتباه — که به خوبی نشان می‌دهد چقدر باید در عقایدنگاری محتاط بود چون حتی چنین غول‌هایی هم ممکن است در این کار دچار اشتباه شوند. در واقع، ارسطو منبع اصلی دانسته‌های ما درباره پیشاسقراطیان است، زیرا هم خودش اغلب از آن‌ها سخن می‌گوید و هم اینکه سه تن از شاگردانش — ایودموس، منون و تئوفراستوس — را واداشت که درباره چندین تن از آن‌ها رساله بنویسند. منون بر آثار پزشکی آن‌ها دقیق شد، حال آنکه ایودموس از ریاضیات و نجوم آن‌ها نوشت. از این رساله‌ها فقط نشانه‌هایی به صورت نقل قول و چکیده در آثار نویسندگان متأخرتر برجای مانده است. تئوفراستوس نظریه‌های ادراک پیشاسقراطیان را در کتاب درباره احساس<sup>۶</sup> و علوم آن‌ها را در کتاب مبانی فلسفه طبیعی<sup>۷</sup> به شرح کشید. چند بخش از کتاب اول به جای مانده، ولی از کتاب دوم فقط عنوانش به دست ما رسیده است.

ارسطو و شاگردانش از متفکرینی سخن می‌گفتند که برخی دویست سال پیش از آن‌ها

۱. Baudelaire، شاعر فرانسوی قرن نوزده و Keats شاعر انگلیسی قرن نوزده.

۲. به خاطر داشته باشید که در این زمان، امپراطوری روم شرقی کاملاً تبدیل به بیزانس مسیحی شده بود و همان قدر به حفظ و حراست فرهنگ قبل از مسیحیت بی‌اعتنا بود که دیگر کشورهای مسیحی. مولف

۳. fragments، پاره‌های کوچک باقیمانده از یک متن بزرگ‌تر.

۴. paraphrase، نقل معنی چنان که مفهوم کلام اصلی با کلمات دیگری بیان شود (در مقابل «نقل قول» که عین کلام اصلی را شامل است).

می‌زیستند. منبع مهم دیگر سیسرون است که دویست سال پس از ارسطو، در قرن اول ق.م. به نگارش اشتغال داشت. در این زمان، رشته حافظه و انتقال منابع از پیش هم باریک‌تر و طولانی‌تر شده بود (رونویسی دست‌نوشته‌های قبلی که خود رونوشت نسخه‌های قدیم‌تر بودند بر اشتباهات می‌افزود). سیسرون فلسفه دوستی جدی بود که می‌کوشید رومیان همدوره خود را با اندیشه یونانی آشنا کند. ولی تا نوبت به او برسد، نخستین عصر نبوغ فلسفی گذشته بود و در قرون بعد، عوامل دیگری به گزارش‌های نادرست دامن زدند، به ویژه جدل‌ورزی — مثلاً در نوشته‌های کلمنت اسکندرانی<sup>۱</sup> در قرن دوم میلادی که هدفش از مقایسه میان اندیشه مسیحی و فلسفه یونانی بزرگداشت دومی نبود. با این همه، او با نقل قول‌هایش از پیشاسقراطیان به ذخایر عقایدنگاری افزود.

در واقع، قرن دوم میلادی خرمن انبوهی از عقایدنگاری به دست می‌دهد. فیلسوف شکاک، سکستوس امپیریکوس، اقوال بسیاری را درباره دانش و ادراک از پیشاسقراطیان نقل می‌کند و رساله اخلاق پلوتارک<sup>۲</sup> حیطه این اقوال را به زمینه‌های بیشتری گسترش می‌دهد. کتابی از یک نویسنده گمنام در همان دوره با عنوان Placita («عقاید») کار مشابهی انجام داد. در ابتدا تصور می‌شد که این کتاب از پلوتارک است، از این رو، نویسنده گمنامش را برای سهولت «شبه پلوتارک» می‌نامند. در اواخر این قرن، اسکندر افرویدیسی<sup>۳</sup> اقوال چندین پیشاسقراطی را در شرحش بر ارسطو نقل کرد.

در اوایل قرن سوم میلادی، اسقف هیپولیتوس رومی در کتاب ابطال تمامی بدعت‌ها<sup>۴</sup> استدلال کرد که بدعت‌های مسیحی همه در فلسفه یونانی ریشه دارند و برای رد این فلسفه، بسیاری از گفته‌های فلاسفه یونانی را نقل کرد و ناخواسته باعث حفظ عقایدی شد که قصد نابودی‌شان را داشت.

یکی از مفیدترین مراجع تاریخ فلسفه یونان کتاب زندگی فلاسفه از دیوژن لائرتی<sup>۵</sup> است که در قرن سوم میلادی نوشته شده است. کتابی است آگاه‌کننده و سرگرم‌کننده، ولی نه همواره بدون اشتباه. همچنین، برخی اوقات، و شاید بیش از حد، بر افسانه و شایعه تکیه می‌کند که از ارزش‌اش می‌کاهد. با این همه، بسیار ارزشمند است. اضافه بر ارائه چکیده‌هایی از سرگذشت‌ها و عقاید فیلسوفان، فهرستی نیز از آثار فلسفی فراهم می‌کند که بار دگر نشان می‌دهد چقدر از این آثار از میان رفته است.

۱. فیلسوف و متاله مسیحی که در اسکندریه معلم شرعیات بود.

۲. Plutarch، مورخ یونانی قرون اول و دوم و نویسنده رساله در اخلاق، *Moralia*، که کتاب معروف‌ترش، حیات مردان نامی، به وسیله رضا مشایخی به فارسی ترجمه شده است.

۳. از فلاسفه مشائی و معروف‌ترین شارح کهن آثار ارسطو است که کتابی هم درباره او به فارسی منتشر شده است اسکندر افرویدیسی؛ شارح بزرگ ارسطو نوشته دکتر عبدالرزاق حسامی فر.

4. *Refutation of All Heresies*

۵. زندگی‌نامه‌نویس رومی است که کتابش (*The Lives of the Philosophers*) تحت دو عنوان متفاوت به فارسی ترجمه شده است: فیلسوفان یونان، ترجمه‌ی بهراد رحمانی؛ و حیات فیلسوفان نامدار، ترجمه‌ی حسین کلباسی اشتری.

کتاب عقاید مبتنی بر متن قدیمی‌تری بود که البته دیگر در دست نیست و بعداً در قرن پنجم میلادی یکی از مآخذ «منتخباتی در فلسفه طبیعی» اثر یوحنا استویایوس<sup>۱</sup> شد. آن متن قدیمی‌تر به اتیوس<sup>۲</sup> نسبت داده می‌شود که در حدود صد سال بعد از میلاد می‌زیست و گمان می‌رود که خود از کتاب تئوفراستوس اقتباس کرده باشد. یک مآخذ مهم دیگر در قرن پنجم پروکلس<sup>۳</sup> است که یکی از آخرین رؤسای آکادمی افلاطون بود که ۹۰۰ سال قبل از آن تأسیس شده بود. آکادمی افلاطون («مکتب آتن») در سال ۵۲۹ میلادی به دست امپراتور ژوستینین<sup>۴</sup> تعطیل شد و تدریس فلسفه به طور کلی ممنوع اعلام شد، چون با مسیحیت تعارض داشت. نوشته‌های سیمپلیکیوس<sup>۵</sup> در قرن ششم میلادی، گرچه هزار سال بعد از آغاز فلسفه پیشاسقراطی نگاشته شده‌اند، یکی از منابع بسیار مهم عقایدنگاری به شمار می‌روند. او در شرحش بر جلد اول طبیعیات<sup>۶</sup> ارسطو، نظریات چندین پیشاسقراطی مهم‌تر را نقل کرده که در برخی موارد تنها منبع آگاهی درباره این نظریات است. جالب اینکه او می‌گوید دلیل‌اش برای نقل قولی طولانی از یکی از آن‌ها، یعنی پارمنیدس<sup>۷</sup>، اینست که چون نسخ آثار پارمنیدس بسیار کمیاب و دشواریافت هستند، او بخشی بزرگ‌تر از آنچه که برای استدلالش لازم است نقل می‌کند تا گوشه‌ای از این میراث را حفظ کند.

گرچه این‌ها منابع اصلی هستند ولی تنها منابع به شمار نمی‌آیند. ارجاعات، حکایات و سخنان نغزی هم در نوشته‌های دیگر پراکنده‌اند که به تور عقایدنگاران ریزین افتاده‌اند. به عنوان مثال، آن‌ها را در نوشته‌های آگاتمروس<sup>۸</sup>، جغرافی‌دان قرن سوم ق.م، گاهشمار آپولودوروس<sup>۹</sup> آتنی در قرن دوم ق.م، کتاب زادروزها از سنسورینوس<sup>۱۰</sup>، نحوی رومی قرن سوم و غیره می‌توان یافت.

همچنان که گفته شد، نه قطعات را می‌توان کاملاً قابل اعتماد دانست و، به ویژه، نه

۱. نویسنده‌ای مقدونی که کتاب منتخبات (Selections) او از منابع مهم درباره نویسندگان باستان محسوب می‌شود.

۲. فیلسوفی التقاطی که هیچ‌یک از آثارش در دست نیست.

۳. از بانفوذترین فیلسوفان نوافلاطونی.

۴. ژوستینین اول در قرن ششم میلادی امپراتور روم شرقی بود.

۵. فیلسوف نوافلاطونی که چند سالی هم در دربار خسرو پرویز ساسانی به سر برد.

۶. از مهم‌ترین آثار ارسطو که قرن‌های متمادی بر اندیشه فلاسفه متأخر تأثیر گذاشت. در جلد اول این کتاب، ترجمه‌ی مهدی فرشاد، ارسطو به رد نظریات فلاسفه پیش از خود، از جمله پارمنیدس، می‌پردازد. ترجمه‌ی فارسی دیگری از محمد حسن لطفی تحت عنوان سماع طبیعی نیز در دست است.

۷. از برجسته‌ترین و بانفوذترین فلاسفه پیشاسقراطی که نظریاتش درباره هستی همچنان الهام‌بخش فلاسفه است.

۸. تاریخ حیات این جغرافیدان به درستی مشخص نیست، ولی چون آثارش از بطلمیوس نقل قول می‌کند، مسلم است که بعد از بطلمیوس می‌زیسته است. بطلمیوس در قرن دوم میلادی زندگی می‌کرد و حدس زده می‌شود که آگاتمروس در قرن سوم میلادی می‌زیسته است. بنابراین، انتساب او به قرن سوم قبل از میلاد در کتاب حاضر باید اشتباه چایی باشد.

۹. مورخ و نحوی یونانی در قرن دوم میلادی که کتاب گاهشمار او گزارشی است منظوم از تاریخ یونان از زمان سقوط تروا در قرن دوازدهم ق.م. به بعد.

۱۰. این نویسنده و زبان‌شناس رومی، کتاب زادروزها (Birthdays) را به عنوان هدیه تولد برای بهترین دوست‌اش نگاشت، کتابی نیمه شوخی و نیمه جدی که در عین کوتاهی، در آن از بسیاری چیزها سخن رفته است، از جمله تاریخ و نجوم و موسیقی و ستاره‌شناسی و زمان و ابدیت.

گواهان را. این‌ها نه فقط مختصر و ناکافی هستند، بلکه به وسیله نویسندگانی نقل یا گزارش شده‌اند که به دنبال مقاصد خودشان بوده‌اند، مقاصدی که برخی اوقات با عقاید فیلسوف نقل قول یا نقل محتوی شده تعارض داشته است. مسایل مربوط به زبان، تفسیر، زمینه کاربرد و ارتباط با دیگر قطعات، اشکالاتی در فهم منظور واقعی از آنچه نقل یا گزارش شده ایجاد می‌کنند. این دشواری را نباید از نظر دور کرد.

در پی دستاوردهای فاضلانه قرن نوزدهم، زمانی که پیشرفت در علم زبان‌شناسی تاریخی (philology) به پژوهش در منابع عقایدنگاری کمک کرد، نگرشی درباره فلسفه متقدم پا گرفت که به زودی جنبه وحی مُنزل پیدا کرد. تحقیقات جدیدتر، از جمله کشف متونی چون طومار استراسبورگ<sup>۱</sup> حاوی سطور ناشناخته‌ای از امپدوکلس<sup>۲</sup>، و طومار درونی<sup>۳</sup> حاوی اقوال فلسفی در میان سرودهای اورفئوسی<sup>۴</sup>، آن تصویر روشن سنتی را دچار ابهام کرده و بخشی از آن را به چالش کشیده است.<sup>۵</sup> با این حال، در شکل کلی‌اش، این روایت سنتی راهنمای آغازین خوبی است. تجدیدنظرها و انتقادات دقیقی که از پژوهش‌های اخیر برخاسته‌اند در صورتی مفهوم واقعی پیدا می‌کنند که بدانیم در پی تصحیح چه چیزی هستند. روایت سنتی به شرح زیر است.

۱. Strasbourg Papyrus، طوماری که از سال ۱۹۰۴ در دانشگاه استراسبورگ فرانسه نگهداری می‌شود و حاوی ۷۰ سطر

از نوشته‌های امپدوکلس است. این متن منشأ مصری دارد و از قرن اول ق.م. به جا مانده است.

۲. Empedocles یا انباذقلس، فیلسوف پیشاسقراطی که واضع نظریه عناصر چهارگانه شناخته می‌شود.

۳. Derveni Papyrus، طوماری که در درونی، از شهرهای مقدونی یونان کشف شد.

۴. Orphic hymns، سرودهای مذهبی منسوب به اورفئوس، شاعر اسطوره‌ای یونان و، به قولی، بنیان‌گذار مذهب دیونیزوس.

۵. طومارهای استراسبورگ و درونی شواهد مشهور بر این مدعا هستند. دومی قدیمی‌ترین متن اصیل یونانی است که تا به حال کشف شده و به ۳۳۰ میلادی برمی‌گردد. این متن در سال ۱۹۶۲ در مقبره‌ای در شمال تسالونیکا پیدا شد و خواندن و تفسیر کردنش به بهای سال‌ها تلاش دانش پژوهان تمام شده که هنوز هم به انجام نرسیده است. علت بقای این طومار آن بوده که به صورتی نیم سوخته در یک تل هیزم مرده سوزی به جای مانده است. این طومار حاوی اقوالی از آناکساگوراس، پارمنیدس و هراکلیتوس است که در میان یک سرود آفرینشی اورفئوسی گنجانده شده‌اند، همراه با تفسیری که می‌گوید این سرود تمثیلی است. طومار استراسبورگ حاوی شعری از امپدوکلس است و نقش مهمی در مباحث مربوط به تفسیر افکار او بازی کرده است. مؤلف

## فلاسفه پیشاسقراطی

پژوهندگان قرن نوزدهمی که ذکرشان رفت، این نام را بر پیشاسقراطیان نهادند، نه از آن‌رو که همه قبل از سقراط زندگی می‌کردند — برخی از آن‌ها هم عصر سقراط بودند — بلکه به این خاطر که بین علائق آن‌ها و سقراط تفاوتی معنی‌دار تشخیص دادند. پیشاسقراطیان درگیر پرسش‌های مربوط به ماهیت و منشأ دنیا بودند، حال آنکه سقراط توجه خود را بر اخلاق متمرکز کرد. از این‌رو، این پژوهندگان، پیشاسقراطیان را، به پیروی از نامی که ارسطو بر آن‌ها گذاشته بود، phusikoi یا طبیعیون نامیدند.

پیش از آن که شمه‌ای درباره هر یک از چهره‌های برجسته این گروه بگوییم، مفید است ببینیم جایگاه آن‌ها در هزاره اول فلسفه چیست.

نخستین طبیعیون از ایونیا<sup>۱</sup> برخاستند، نه از آتن، گروهی شهرهای پر رونق که در اصل به وسیله آتنی‌ها در سواحل شرقی دریای اژه ایجاد شده بودند. یکی از این شهرها که ملطیه نام داشت، وطن تالس بود که از نظر خود یونانیان و همه مورخین فلسفه تاکنون، «پدر فلسفه» شناخته می‌شود. البته او نمی‌تواند واقعاً پدر فلسفه باشد. امکان ندارد که در هزاران سال تاریخ انسانی پیش از قرن ششم ق.م. هیچ کسی درباره ماهیت و منشأ گیتی اندیشه نکرده باشد. در واقع، در طول چندین هزار سال قبل از زمان تالس، تمدن‌های عظیمی در ماوراءالنهر و در کناره رود نیل شکوفا شدند که دارای نجوم، معماری، دیوان کشوری و نگارش بودند و شهرهای بزرگ و اقتصادهای سامان یافته داشتند. حتماً هزاران نفر از شهروندان این فرهنگ‌های پیشرفته به پرسش‌های فلسفی اندیشیده بودند. ولی تالس نخستین کسی است که ما به یقین می‌دانیم درباره ماهیت و منشأ گیتی اندیشید، و نه فقط اندیشید بلکه نظریاتی درباره آن‌ها ارائه داد که مشخصاً کیفیت فلسفی، و نه مذهبی یا اسطوره‌ای، داشتند. اندکی بعد به این مطلب بر می‌گردیم، چرا که حائز اهمیت است.

ما از تاریخ تولد و مرگ تالس آگاه نیستیم ولی می‌دانیم که معروف است او کسوفی را که در ۵۸۵ ق.م. رخ داد، پیش‌بینی کرده بود. از این‌رو، این تاریخ را حدوداً میانه زندگی او می‌گیرند — یعنی دوره شکوفایی او. معمول است که در گزارش تاریخ فلسفه قدیم، اعضای یک «مکتب» فکری در یک منطقه خاص را به گونه‌ای می‌نگرند که گویی آن‌ها اعضای یک مکتب واقعی هستند و هر شاگردی در پی معلم‌اش آمده است. این ممکن است جایز باشد،

۱. Ionia، منطقه‌ای که اکنون در ترکیه، در حوالی از میر واقع است.

و به نظر من احتمالاً همین طور است، حتی اگر بعضی اوقات یک شخصیت که شاگرد شخص دیگری قلمداد شده، ممکن است در واقع پیرو یا همکار جوان‌تر آن شخص باشد. در هر حال، تاریخ به تالس یک شاگرد نسبت داده است به نام اناکسیمندر، که او هم شاگردی داشت به نام اناکسیمنس، و این گروه سه نفره را نخستین فیلسوفان ایونی دانسته‌اند.

در حالیکه که تالس و اعقاب ایونی او در حاشیه شرقی دنیای یونانی می‌زیستند، مراحل مهم بعدی این داستان در حاشیه غربی این دنیا، یعنی مستعمره‌های یونانی جنوب ایتالیا رخ دادند. فیثاغورس — همان واضع قضیه مربوط به مجذور وتر مثلث — در اصل اهل ایونیا بود، ولی به کروتون در پاشنه شبه جزیره ایتالیا مهاجرت کرده بود. شهر الیا، در نزدیکی کروتون، زادگاه پارمنیدس، شخصیتی رفیع در فلسفه کهن بود. از این رو، صفت «الیایی» به او و مکتب فلسفی که او بنیاد نهاد اطلاق می‌شود، و پیروانش زنون و ملیسوس را نیز دربر می‌گیرد. امپدوکلس فیلسوف دیگر هم عصر زنون بود که از شهر آکراگاس در سیسیل آمده بود.

پارمنیدس یکی از دو تن برجسته‌ترین فلاسفه پیشاسقراطی است. دیگری هراکلیتوس<sup>۱</sup> است که زادگاهش در آن سوی جهان یونانی در ایونیا بود. در اواخر زندگی این دو — هراکلیتوس اندکی سالمندتر بود، در حالی که پارمنیدس هنگام تولد سقراط در ۴۷۰ ق.م. هنوز در قید حیات بود — پایگاه فلسفه به آتن نقل مکان کرد و در طول چند قرن بعد تقریباً به انحصار در آنجا باقی ماند. اضافه بر خود سقراط، آتن شاهد شکوفایی پروتاگوراس<sup>۲</sup>، سوفسطائیان، ذره‌گرایانی چون لئوکیبوس و دموکریتوس<sup>۳</sup>، و سپس افلاطون و ارسطو، و بعد از آن‌ها مکاتب اپیکور<sup>۴</sup>، کلیان و رواقیان شد.

در آخرین سده هزاره اول ق.م. مراکز فلسفه دوباره روی به فزونی گذاشتند، از جمله رم و اسکندریه که به گونه‌ای روزافزون به پایگاه‌های بحث و پژوهش تبدیل شدند. آخرین جنبش فلسفی بزرگ عهد عتیق، یعنی مکتب نوافلاطونی که با فلوطین در قرن سوم میلادی آغاز شد و تا قرن هفتم میلادی به شکوفایی خود ادامه داد، متفکرینی را دربر می‌گرفت که به این دو شهر، به اضافه آتن و مکان‌های دیگر، وابسته بودند.

این نظری کلی بود به فلسفه باستان در طول هزار سال، از ظهور آن با تالس در ایونیا و بعد با افلاطون، ارسطو، اپیکوریان، رواقیان (که تا آغاز دوران مسیحیت، دیدگاه بسیاری از یونانیان و رومیان تحصیل کرده را شکل می‌دادند) و بالاخره مکتب نوافلاطونی. اکنون به چهره‌های اصلی این داستان با تفصیل بیشتری نگاه می‌کنیم.

۲. Protagoras، یا افروطاگوراس.

۴. Epicurus، یا اپیکورس.

۱. Heraclitus، یا هرقلیطوس یا هراکلیت.

۳. Democritus، یا دیمقراطیس یا دموکریت.

## تالس

سنت بر این است که تالس را یکی از حکمای هفت گانه یونان می‌دانند. شکوفایی او در سال ۵۸۵ ق.م. مفسرین بعدی را بر آن داشت که سال تولد او را ۶۲۵ ق.م. بپندارند، با این فرض که آدمیان در چهل سالگی به نقطه میانی عمر خود می‌رسند. ملطیه، زادگاه او در سواحل شرقی دریای اژه، شهری ثروتمند و با رونق بود. او منجم، ریاضیدان و — علیرغم شهرتش به وارستگی — مهندسی معروف بود.

نسبت وارستگی به تالس مبتنی بر داستانی است که افلاطون در تئاتوس<sup>۱</sup> نقل کرده به این مضمون که تالس به درون چاهی افتاد چون حواش چنان معطوف به نظاره ستارگان بود که جلوی پای خود را نگاه نمی‌کرد.<sup>۲</sup> گواه دیگر بر این داستانی است از ارسطو در کتاب سیاست<sup>۳</sup> که بی‌اعتنایی تالس به خواسته‌های دنیوی موجب فقر او و سرزنش‌اش از جانب هم‌عصران خود بود.

داستان چاه ممکن است در این واقعیت ریشه داشته باشد که اگر انسان به قعر چاهی نزول کند ستارگان را حتی در روز هم می‌توان دید. از شواهد دیگری که بر تجربی بودن تالس داریم بر می‌آید که او احتمالاً به چنین کاری دست زده است. هنگامی که به خاطر فقر خود مورد سرزنش قرار گرفت، چیزی نگفت ولی به دقت به مشاهده اوضاع جوی پرداخت تا آنکه یک سال توانست وفور زیتون را پیش‌بینی کند. پیش از آنکه این بر دیگران نیز بدیهی شود، تالس تمامی دستگاه‌های افشگر در ملطیه را کرایه کرد و هنگامی که صاحبان آن دستگاه‌ها سراسیمه به درپوزه به دنبال آن‌ها آمدند، به قیمت بیشتر به ایشان کرایه داد. ارسطو می‌گوید که «بدین گونه او ثابت کرد که فلاسفه اگر بخواهند می‌توانند به آسانی ثروتمند شوند، ولی توجه‌شان به مسائل دیگری است.»

شاهد نهایی بر تجربی بودن تالس این داستان است که سلطان کروسوس، فرمانروای لیدیه، کشور همسایه، او را استخدام می‌کند تا راهی بیابد که لشگر او بتواند بدون ساختن پل از رود هالیس<sup>۴</sup> عبور کند. تالس لشگر را واداشت در ساحل رودخانه اتراق کرده و سپس به دور قرارگاه خود خندقی حفر کند. آنگاه مسیر بخشی از آب رودخانه را تغییر داد تا از دو سوی قرارگاه بگذرد، با عمقی چنان کم که بتوان به آسانی از هر دو جهت از آن گذر کرد. این گواهی‌ها ما را در سنجش نظریات تالس و علل او برای پذیرفتن آن‌ها یاری می‌دهند. بدیهی است که او شخصی جدی بوده و اعقابش در داستان فلسفه، دلیل خوبی برای انتخاب او به عنوان سردمدار مکتب خود داشتند.

۱. یکی از رساله‌های معروف افلاطون است در زمینه شناخت‌شناسی.

۲. Theaetetus، افلاطون می‌گوید که «دخترک خدمتکار شوخ طبع و دلربایی از تراکیه» به این خاطر به او خندید. مولف

۳. Politics، ترجمه‌ی حمید عنایت.

۴. یا قزل ایرماق طولانی‌ترین رودخانه ترکیه است.

به خاطر داشته باشید که یکی از علائق اصلی پیشاسقراطیان مسئله ماهیت و منشأ دنیا بود (منظور «گیتی» است: آن‌ها از کلمه kosmos استفاده می‌کردند): از همین رو بود که به آن‌ها لقب phusikoi یا «طبیعیون» داده بودند. ویژگی آن‌ها انکار روایات اسطوره‌ای درباره گیتی بود. یک چنین روایتی را در تبارنامه خدایان<sup>۱</sup> اثر هسیود می‌توان یافت که در حدود ۷۰۰ ق.م. نوشته شده و گرچه از نظر شعری بسیار ارزشمند و دل‌انگیز است، ولی مشکل می‌تواند جوابگوی مشتاقان هوشمندی باشد که واقعاً به تحقیق در ماهیت دنیا علاقه‌مند هستند. هسیود به ما می‌گوید که «ابتدا کائوس<sup>۲</sup> به وجود آمد... اربوس<sup>۳</sup> و شب تیره از کائوس زاده شدند؛ آنگاه از هماغوشی شب با اربوس، اثیر و روز پدید آمدند (...)

در جستجوی روایتی هوشمندانه‌تر، تالس سعی کرد آرخه<sup>۴</sup> گیتی را تعیین کند، کلمه‌ای که می‌توان آن را به «اصل» ترجمه کرد و در این مبحث به معنی آن چیزی است که گیتی از آن تشکیل شده یا از آن به وجود آمده و یا هر دو این‌ها. چنان که ارسطو در سخنانش درباره پیشاسقراطیان و به ویژه تالس بیان کرد، آرخه «آن چیزی است که همه موجودات از آن تشکیل شده‌اند و در ابتدا از آن برآمده‌اند و سرانجام در آن مستحیل خواهند شد ... به گفته آن‌ها این عنصر و اساس همه هستندگان است ...» تالس آب را به عنوان این اصل برگزید. چرا تالس آب را انتخاب کرد؟ می‌توان به این گونه راه به اندیشه وی برد: آب در همه جا هست — در دریا هست، از آسمان فرو می‌ریزد، در رگهای شما جاری است، اگر شاخه گیاهی را بشکنید می‌بینید که مایعی در درون دارد، اگر کلوخه‌ای از خاک را در دست‌تان بمالید می‌بینید که مرطوب است، ما و همه حیوانات بدون آن می‌میریم و از این رو لازمه زندگی است. از این گذشته، می‌توان گفت که آب خاک را هم به وجود می‌آورد، به آن نشانی که هر سال وقتی رود نیل طغیان می‌کند، مقادیر عظیمی خاک به وجود می‌آید (اشاره به رسوباتی که با آب می‌آید). اضافه بر این، و به عنوان کلام آخر، آب تنها ذاتی بود که از نظر تالس می‌توانست هر سه حالت ماده را اختیار کند: جامد (هنگامی که یخ می‌زند)، مایع (در شکل اصلی خود) و گاز (هنگامی که می‌جوشد و تبخیر می‌شود). حتی می‌توان گفت که برای شخصی که در قرن ششم ق.م. در ایونیا زندگی می‌کند، گزینش آب — فراگیر، ضروری، حاصلخیز، شکل پذیر — انتخابی بسیار استادانه برای آرخه است. ولی مسئله اصلی این نیست که تالس چه را به عنوان آرخه برگزید، بلکه این است که

۱. Theogony، این منظومه که به وسیله هسیود (Hesiod)، شاعر بزرگ یونانی در قرون نهم و هشتم ق.م سروده شده، بازگوکننده داستان پیدایش گیتی و زاده شدن خدایان است. این اثر، همراه با یکی از دیگر آثار هسیود (کارها و روزها) با ترجمه‌ی ابراهیم اقلیدی به فارسی منتشر شده است.

۲. Chaos، نام خدایی بی‌شکل و نامتعین در اساطیر یونان. بعدها در آثار فلاسفه، این کلمه به معنی توده بی‌شکل و انبوهی به کار رفته که تصور می‌شود در ابتدای آفرینش وجود داشته و همه چیز از آن زاده شده است. در این معنی، این کلمه در فارسی به «هیولا»، «هاویه» و «مغاک» هم ترجمه شده است.

۳. Erebus، خدای تاریکی.

۴. Arche، کلمه‌ای یونانی به معنی علت نخستین یا ماده آغازین است.



چرا و چگونه چنین کرد. او، در این کار، بر افسانه‌ها، اسطوره‌ها، متون مقدس کهن، احادیث یا سنت‌ها تکیه نکرد. به جای آن‌ها، تکیه را بر مشاهده و تعقل گذاشت. از این رو است که او اولین فیلسوف تلقی می‌شود. تقابل آشکاری بین این نظریه و روایات گیتی‌شناختی از نوع هسیود وجود دارد. بی‌تردید خود هسیود روایت‌اش را نمادین و تمثیلی تلقی می‌کرد، ولی تفاوت فاحشی است بین قناعت کردن به یک روایت تمثیلی و تلاش برای ارائه نظریه‌ای که قابل پشتیبانی با مشاهده و تعقل باشد.

ارسطو هم به ما می‌گوید که تعبیر او از تالس این است که «روح» (anima) باعث حرکت می‌شود، چه از او نقل کرده‌اند که آهن‌ربا روح دارد چون آهن را حرکت می‌دهد؛ و فزون بر این، «روح با تمامی گیتی درآمیخته است و شاید از این روست که تالس فرض کرد همه چیزها سرشار از خدایان هستند.» در اینجا باید به خاطر آورد که در سرآغاز فلسفه، که سرآغاز علم نیز محسوب می‌شود، منابع مفهومی اندکی برای توضیح حرکت و تغییر وجود داشت. تنها دستمایه برای توضیح اینکه چیزها چگونه می‌توانند حرکت یا تغییر کنند همانا تجربه عملی خود شخص بود: من سنگی بر می‌دارم و به درون برکه‌ای می‌اندازم و آب به اطراف می‌جهد؛ من باعث رخ دادن این سلسله وقایع بوده‌ام؛ پس به همین قیاس باید اصل فعال مشابهی وجود داشته باشد که موجب حرکت و تغییر در دنیا شود.<sup>۱</sup> در واقع، ما می‌گوییم چیزی چیز دیگری را به جنبش<sup>۲</sup> می‌آورد، که یادآور این باور است که غیر جانوران (خود کلمه جانور به جانداران اشاره دارد) نیز توانایی عمل دارند، می‌توانند حرکت کنند، تغییر کنند یا بر دیگر چیزها تأثیر بگذارند. بدین‌سان، تالس در جستجوی روایتی بود که بتواند پدیده‌هایی مثل تجربه عملی من و توانایی آهن‌ربا در حرکت دادن آهن را به توضیح کلی برای تغییر مکان و حالت تعمیم دهد. بدون دسترسی به زبانی با توانایی بیان لازم، تالس چگونه می‌توانست در این باره سخن براند، مگر اینکه بگوید آهن‌ربا «روح» دارد، یعنی اصلی جنبنده که توانایی علی یا تعاملی با چیزهای دیگر را دارا است؟ تالس را گذارنده این حکم دانسته‌اند که «خود را بشناس». گفته می‌شود که او در کهولت، درحال تماشای مسابقه ژیمناستیک در روزی گرم، از «گرما و تشنگی» جان سپرد — به عبارت دیگر از کم آبی بدن. برای کسی که معتقد بود آب آرخه جهان است، این پایانی طعنه‌آمیز محسوب می‌شود. دیوژن لائرتی، با نقل از نامه‌ای که گویا به وسیله اناکسیمنس (که به زودی به سراغش خواهیم رفت) به فیثاغورس نوشته شده، روایت دیگری از مرگ تالس ارائه می‌کند. داستان چنین است که یک شب تالس همراه با زن خدمتکارش بیرون رفت تا به ستارگان بنگرد، «و چون فراموش کرد که کجاست، از لبه تلی پرشیب به پائین

۱. کلمات انگلیسی «activity»، «agency»، «actor»، «agent» و «action» همه دارای ریشه واحدی در لاتین هستند که فعل ago agree egi actum باشد. این فعل پیچیده‌ای است با معانی متعدد در لاتین که شامل «do» و «drive» (مثلاً در «a horse» هم می‌شود و در ترکیب با اصطلاحات دیگر می‌تواند معنی موجب شدن هم بدهد. مولف

۲. کلمه animating که در متن استفاده شده است، مانند کلمه animal (حیوان یا جانور)، از ریشه anima (روح یا زندگی) است.

افتاد». آنگاه، برای بزرگداشت جایگاه تالس در خاستگاه فلسفه، اناکسیمنس اضافه می‌کند، «بگذارید همه ما شاگردانش از این مرد یاد کرده و یکدیگر را با سخنان او دلشاد کنیم. بگذارید هر گفتگویی را با تالس آغاز کنیم.»

## اناکسیمندر

اناکسیمندر، شاگرد تالس، مفهوم آرخبه را به گونه‌ای شگفت‌آور گسترش می‌دهد و آن را آپایرون (apeiron) می‌خواند که به معنی «بیحد»، «نامعین»، یا «بی‌نهایت» است. این جهشی چشمگیر است به وراى این تصور که آرخبه باید نوعی ماده باشد. برعکس معلم‌اش، کتابی نوشت با عنوان درباره طبیعت (Peri Phuseus)، و نقل قولی از این کتاب به وسیله سیمپلیکیوس، قدیمی‌ترین نگارش کلام فلسفی محسوب می‌شود.

مانند همه فلاسفه کهن، اناکسیمندر توانایی‌های بسیار داشت. گفته می‌شود که او نخستین کسی بود که نقشه تمامی دنیا را، به شکلی که در آن زمان تصور می‌شد، کشید و همچنین گویا یک زلزله را پیش‌بینی کرد. ظاهراً در اقوال نویسندگان بعدی، توانایی پیش‌بینی پدیده‌های شگفت‌انگیز طبیعی نشانه نبوغ بوده است (تالس هم کسوف را پیش‌بینی کرده بود) زیرا گرچه ممکن است در آن زمان امکان پیش‌بینی کسوف — به زحمت — وجود می‌داشته، ولی پیش‌بینی زلزله هنوز هم به معنی واقعی در توان علم نیست.

یوسیبوس<sup>۱</sup> می‌گوید که اناکسیمندر زمان سنج‌های آفتابی ساخته بود که «انقلابین<sup>۲</sup>، فاصله زمانی، ساعات [horai] و اعتدالین<sup>۳</sup>» را نشان می‌داد. تحقیقات جدید حاکی از آن است که آنچه او ساخته بود، زمان سنجی آفتابی برای اندازه‌گیری فصول بود، نه ساعات روز. به نظر می‌رسد که قبل از ۳۵۰ ق.م. نشانه‌ای از زمان سنجی آفتابی که ساعات روز را مشخص کند، در دست نیست، و horai می‌تواند هم به معنی ساعت باشد و هم به معنی فصل. دیوژن لائرتی گزارش می‌دهد که اناکسیمندر زمان سنجی آفتابی در اسپارت بنا کرد. این بدان معنی است که اناکسیمندر اهل سفر بود. به عنوان مثال، گفته می‌شود که او در احداث یک مستعمره ملطی در ساحل دریای سیاه مشارکت داشته است.

اناکسیمندر بر این عقیده بود که انسان در اصل از ماهی آمده است. این ممکن است به پیشبازی از نظریه تکامل تعبیر شود، ولی چنین تصویری به منزله خلط عقاید جدید است با عقایدی کهن که ممکن است شباهتی ظاهری با آن‌ها داشته باشند. به هر حال، او گفت که

۱. Eusebius of Caesarea، یا یوسیبوس قیصری مورخ و مفسر مسیحی است که در قرن چهارم میلادی به مقام اسقفی قیصریه فلسطین رسید.

۲. solstices، در نجوم، به بالاترین و پایین‌ترین جایگاه خورشید، مصادف با بلندترین و کوتاه‌ترین روزهای سال، اطلاق می‌شود.

۳. equinox، در نجوم، اعتدال به معنی برابری روز و شب است. دوبار در سال طول روز و شب با هم مساوی است: روز اول بهار و روز اول پاییز.

ما نباید ماهی بخوریم، چون آن‌ها بستگان ما هستند.<sup>۱</sup> گفت که خورشید، آتش ناب است و برخلاف اعتقاد بیشتر مردم زمانه، کوچکتر از زمین نیست. گفت که درخشش ماه نتیجه بازتاب نور خورشید است و باران ناشی از بخارهایی است که به هوا می‌روند و به صورت ابر متراکم می‌شوند. او کوشید اندازه نسبی خورشید، ماه و زمین را محاسبه کند و گفت که زمین استوانه‌ای شکل است؛ استوانه‌ای است کوتاه و فربه که ما بر صفحه مسطح زبرین آن زندگی می‌کنیم و به وسیله اقیانوسی محاصره شده‌ایم. ولی دیوژن لائرتی می‌گوید که او فکر می‌کرد زمین دایره شکل است. در هر صورت، زمین بدون حرکت در دل بی‌نهایت واقع شده و نه دلیلی برای صعود دارد و نه نزول، و نه حرکت در هیچ جهت دیگری.

ولی شاخص‌ترین نظر اناکسیمندر مربوط به آرخه است. او گفت که همه چیز از آپایرون، «بی‌نهایت» یا «نامعین» به وجود می‌آید و در روندی شبیه به دوسویگی یا ما به ازا همه چیز سرانجام به آن باز می‌گردد. آن نقل قول سیمپلیکیوس که به نخستین کلام فلسفی معروف است این نظر را بیان می‌کند: «برحسب ضرورت همه چیزها در آنجا که آغاز یافته‌اند، پایان خواهند گرفت؛ آن‌ها به جبر زمان برای آنچه که ناعادلانه ستاندند، به یکدیگر جریمه و غرامت خواهند پرداخت.» اینجا فرض بر این است که طبیعت قانونمند است و هنگامی که این قوانین خدشه‌دار می‌شوند باید «تاوانی» پرداخت شود تا آن‌ها به عملکرد مناسب بازگردند. اگر «عدالت» را به «توازن» تعبیر کنیم، این نکته واضح‌تر می‌شود. پلوتارک نظر اناکسیمندر را با تفصیل بیشتر چنین گزارش می‌کند: «بی‌نهایت علت کلی پیدایش و نابودی جهان است. کائنات و به طور کلی همه دنیاها که بشمارند، از آن جدا شده‌اند. او ادعا کرد که از ازل، پیدایش و سپس نابودی به تناوب رخ داده‌اند و همه چیز مجدداً نو می‌شود.» ارسطو در کتاب طبیعات، آنجا که توضیح می‌دهد چگونه می‌توان معتقد بود که بی‌نهایت، اصل همه چیزهاست، منطقی دیدگاه اناکسیمندر را پیش می‌نهد. او ابتدا گوشزد می‌کند که بی‌نهایت هیچ خاصیتی جز اصل بودن ندارد، چرا که خود نمی‌تواند اصلی داشته باشد — یعنی نمی‌تواند از چیزی بنیادین‌تر از خویش آمده باشد، چون اگر چنین بود نمی‌توانست اصل باشد. ارسطو اظهار می‌کند که جذابیت مفهوم بی‌نهایت زمانی روشن می‌شود که به ماهیت زمان، و نیز ریاضیات بیندیشیم. از این گذشته، اگر معتقد باشیم که «منطقه بیرون کائنات بی‌نهایت است، آنگاه جسم و دنیاها نیز بی‌نهایت می‌نمایند، چون چرا باید در دل خلاء تفاوتی بین 'اینجا' و 'آنجا' باشد؟ اگر جسم در جایی وجود داشته باشد، پس در همه جا وجود دارد. ضمناً، اگر خلاء و فضا بی‌نهایت هستند، جسم هم باید بی‌نهایت باشد — چون در مورد چیزهای جاودانی تفاوتی بین بالفعل و بالقوه نیست.» و آنگاه ارسطو نکته‌ای را خاطر نشان می‌کند که رابطه نزدیکی با نظر اناکسیمندر دارد: اینکه «اگر چیز بی‌نهایتی

۱. نظریه تکامل می‌گوید که همه موجودات زنده بستگان یکدیگرند. انسان‌ها در یک چهارم ژن‌های خویش با برنج شریکند. پس براساس عقیده اناکسیمندر، ما نباید هیچ چیزی بخوریم. مولف